

هر قطره خورش گوید، کوفه میا حبیبی

شب اول محرم، مطابق با سنت‌های مرسوم شب مسلم سفیر و یار صدیق امام حسین (ع) است. مسلم بن عقیل، برادرزاده امیرالمؤمنین و پسر عموی حسین بن علی (ع) بود



شب اول محرم، مطابق با سنت‌های مرسوم شب مسلم سفیر و یار صدیق امام حسین (ع) است. مسلم بن عقیل، برادرزاده امیرالمؤمنین و پسر عموی حسین بن علی (ع) بود. دودمانی که مسلم در آن رشد یافت، دودمان علم و فضیلت و شرف بود. مسلم به افتخار دامادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام نایل شد و با یکی از دختران امام به نام "رقیه" ازدواج کرد. این وصلت بر میزان فضیلت هایش افزود و او را بیشتر در محور «حق» و در خدمت نظام الهی آن حضرت در دوران خلافتش قرار داد.

در جنگ صفین، وقتی که امیرالمؤمنین (ع) لشکر خود را صف آرایی می کرد، امام حسن و امام حسین (ع) و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را بر جناح راست سپاه، مامور کرد. مسلم، در دوران خلافت حضرت علی (ع) در خدمت آن حضرت، مدافع حق بود و پس از شهادت آن امام، هرگز از حق که در خاندان او و امامت دو فرزندش، حسین -علیهما السلام تجسم پیدا کرده بود جدا نشد و عاقبت هم، جان پاکش را بر این آستان فدا کرد.

در دوران امامت ده ساله امام حسن مجتبی (ع) که از سخت ترین دوره های تاریخ اسلام نسبت به پیروان اهل بیت و طرفداران حق بود، مسلم با خلوص هر چه تمام در مسیر حق بود و از باوفاترین یاران و از خواص اصحاب امام حسن علیه السلام محسوب می شد. پس از شهادت امام مجتبی (ع) که امامت به حسین بن علی (ع) رسید تا مرگ معاویه که یک دوره ده ساله بود، باز مسلم را در کنار امام حسین (ع) می بینیم.

مسلم بن عقیل دست از محبت و ولایت و حمایت امام زمان خویش -حسین بن علی (ع)- بر نداشت تا این که به عنوان پیشاهنگ نهضت کربلا در کوفه به شهادت رسید و افتخار اولین شهید کاروان عاشورا را به خود اختصاص داد و اولین شهید از اصحاب امام حسین بود.

در ماجرای کربلا دو تن از فرزندان مسلم بن عقیل به شهادت رسیدند و دو فرزند دیگر در کربلا به اسارت نیروهای دشمن درآمدند که آنها را به کوفه برده و تحویل «ابن زیاد» دادند. نزدیک به یک سال در زندان بودند که پس از فرار به شهادت رسیدند.

مردم کوفه، خاطره حکومت چهارساله علوی را به یاد داشتند و در این شهر، شخصیت های برجسته و چهره های درخشانی از مسلمانان متعهد و یاران اهل بیت بودند. از این رو نامه ها و طومارهای مفصلی با امضای چهره های معروف شیعه در کوفه و بصره به امام حسین (ع) نوشتند، که تعداد این نامه ها به هزاران می رسید. کوفیان، گروهی را هم به نمایندگی از طرف خود به سرکردگی «ابوعبدالله جدلی» به نزد آن حضرت فرستادند و نامه هایی همراه آنان ارسال کردند.

حضرت حسین بن علی (ع) مناسب ترین فرد برای این مأموریت محرمانه را «مسلم بن عقیل» دید، که هم آگاهی سیاسی و درایت کافی داشت و هم تقوا و دیانت و هم خویشاوند نزدیک امام بود. به نمایندگانی که از کوفه آمده بودند، فرمود: من، برادر و پسر عموم (مسلم) را با شما به کوفه می فرستم، اگر مردم با او بیعت کردند؛ من نیز خواهم آمد.

مسلم به همراه نامه امام به کوفه آمده بود. در گوشه های کوفیان پیچید که مسلم، افسر جانباز و پیشاهنگ این نهضت پیام انقلاب عدل را با خویش آورده است. و مشتاقان، بسان موج خشم آلود اما طالب و مشتاق به سوی خانه مسلم، روان گشتند.

با وجود این همه بیعتگران جان بر کف و انقلابی های آماده برای هرگونه فداکاری در راه حمایت حسین (ع) و بر انداختن حکومت یزید، مسلم بن عقیل، طی نام های اوضاع را به امام گزارش داد و با بیان شرایط و زمینه مساعد برای نهضت از امام خواست که به سوی کوفه بشتابد.

والی کوفه «نعمان بن بشیر» بود که از جانب معاویه و پس از او از سوی یزید به این سمت، گماشته شده بود. وقتی از تجمع مردم کوفه، پیرامون مسلم و بیعت با او آگاه شد، در یک سخنرانی مردم را تهدید کرد و آنها را از رفت و آمد پیش مسلم بن عقیل و شنیدن حرف هایش نهی کرد اما انقلابیون کوفه که دل به مهر حسین (ع) سپرده و دست بیعت با نماینده اش مسلم داده بودند برای سخنان تهدیدآمیز او ارزشی قائل نشدند.

عبدالله حضرمی طی نامه‌ای به یزید گفت اگر به کوفه نیاز داری، مرد نیرومندی برای سرکوبی شورشیان و اجرای فرمانت بفرست، چرا که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است یا خود را ضعیف می‌نمایاند. یزید هم برای حفظ سلطه و حاکمیت بر کوفه عنصر ناپاک و سفاک و خشنی همچون «عبدالله بن زیاد» را که حاکم بصره بود، انتخاب کرد. ابن زیاد، با اجازه و اختیارهای نامحدودی برای قلع و قمع و کشتار و فرونشاندن آتش مبارزات، مخفیانه و با قیافه‌ای مبدل و نقابدار به هنگام شب وارد کوفه شد و مراکز قدرت را، با عملیاتی شبیه کودتا به دست گرفت.

مسلم بن عقیل، در خانه «مختار» بود که صحنه حوادث به صورتی که یاد شد، پیش آمد. از آن جا که ابن زیاد، برای سرکوبی انقلابی‌ها به دنبال رهبر این نهضت یعنی مسلم می‌گشت، مسلم می‌بایست جای امن تر و مطمئن تری انتخاب کند. این بود که مقر و مخفیگاه خود را تغییر داد و به خانه «هانی» رفت.

یکی از وقایع مربوط به دوران مخفی بودن مسلم در خانه هانی نقشه ترور «ابن زیاد» است که انجام نشد. معقل که از سرسپردگان حکومت بود، با دریافت سه هزار درهم، مأموریت یافت که به عنوان یک هوادار مسلم و طرفدار نهضت با طرفداران مسلم تماس بگیرد و به عنوان یک انقلابی، که می‌خواهد این پول‌ها را برای صرف در راه انقلاب و تهیه سلاح و امکانات مبارزه به مسلم تحویل دهد، کم‌کم به پیش مسلم راه یافته و از خانه او و تشکیلات و افراد مؤثر، گزارش تهیه کرده و به ابن زیاد خبر دهد. به تدریج و با سیاست خاصی با مسلم دیدار کرد و گزارشات آن را به ابن زیاد می‌رساند.

والی کوفه به فکر دستگیری هانی افتاد تا از این طریق به مسلم هم دسترسی پیدا کند، زیرا می‌دانست تا وقتی که هانی، در محل خود مستقر باشد، بازداشت مسلم بن عقیل عملی نیست و نیروهای زیادی که در اختیار و در فرمان هانی هستند، مقاومت و دفاع خواهند کرد. پس باید با نقشه‌ای پای هانی را به «دارالاماره» بکشد و او را در همان جا زندانی کند تا بین او و مسلم جدایی بیفتد. وقتی هانی با معقل در دربار ابن زیاد روبرو شد و فهمید که وی جاسوس عبید الله بوده است. عبید الله هانی را به زندان انداخت.

مسلم، در این اوضاع وخیم همراه نیروهای تحت فرمان خود با قلبی سرشار از ایمان به خدا و حقانیت راه و جهاد خویش دلاورانه می‌جنگید. مسلم، آن روز، کربلایی در درون کوفه به وجود آورد! تعدادی از یارانش به شهادت رسیدند و خود نیز پس از آن همه درگیری و جنگ، مجروح شده بود. 31 آن روز به پایان رسید. سختی مبارزه، عده‌ای را به خانه‌های خود کشاند.

تهدیدهای حکومت، عده‌ای دیگر را از میدان جهاد و تعهدات «بیعت» به خانه و زندگی آسوده کشاند. تبلیغات گسترده هم در روحیه عده‌ای دیگر تزلزل و ضعف پدید آورد. در نتیجه، شب هنگام، مسلم بن عقیل در مسجد، نماز مغرب را فقط با حضور سی نفر اقامه کرد. پس از نماز، آن عده کمتر شده بودند (ده نفر). از مسجد که بیرون آمد، حتی یک نفر هم همراهش نبود که او را به جایی راهنمایی کند.

مسلم برای یافتن خانه‌ای که شب را به روز آورد و در پناه آن، مصون بماند، در کوچه‌ها غریبانه می‌گشت و نمی‌دانست به کجا می‌رود. زنی به نام «طوعه»، جلوی خانه‌اش ایستاده، نگران و منتظر پسرش بود. طوعه شیعه و هوادار مسلم بود، اما این غریب را نمی‌شناخت. مسلم، جلو رفت و سلام داد و آب خواست.

زن آب آورد. مسلم نوشید. تنها مرد کوفه این پیرزن بود که مسلم را امان داد. آن شب مسلم به عبادت و تهجد می‌پرداخت و فقط لحظاتی از شب را چشم بر هم بست. فرزند طوعه وقتی سحرگاه مسلم را در خانه یافت نیروهای حکومتی را به طمع دریافت جایزه به منزلش آورد و مسلم پس از نبردی دلاورانه و شجاعانه با ضمانت امان نامه از دشمن صلح کرد و به نبرد ادامه نداد. اما امان نامه‌ای در کار نبود.

مسلم دستگیر شد و به کاخ عبید الله آمد. عبید الله گفت تو کشته می‌شوی. مسلم از حاضران، عمر سعد را برای وصیت انتخاب کرد. سه موضوع را در وصیت‌های خود، مطرح کرد: «قرض‌هایم را در کوفه با فروختن زره و شمشیرم بپرداز! جسد مرا از ابن زیاد تحویل بگیر و به خاک بسپار! کسی را پیش حسین بن علی (ع) بفرست تا به کوفه نیاید».

ولی عمر سعد که خبث و خیانت با وجودش آمیخته بود، در همان مجلس، خیانت کرد و وصیت‌های سه گانه مسلم را، برای ابن زیاد، فاش ساخت و در واقع، ماهیت پلید خود را آشکار نمود. مسلم را به بالای دارالاماره بردند و بدنش را از بالای دارالاماره به پایین انداختند.

حوادث پس از شهادت مسلم

قاتل مسلم پس از آن جنایت، پایین آمد و پیش ابن زیاد رفت. ابن زیاد پرسید: وقتی که مسلم را از پله های قصر، به بالا می بردید چه عکس العملی داشت و چه می گفت؟ گفت: خدا را مرتب، تسبیح می گفت و از او مغفرت و بخشش می طلبید....

وقتی پیکر مطهر آن شهید را از فراز دارالاماره به پایین و به میان مردم انداختند، دستور داده شد تا بر آن بدن، طناب بسته و سرطناب را بکشند. و.... چنان کردند، تا آن که بدن بی سر را برده و به دار کشیدند.

پس از شهادت مسلم، به سراغ «هانی» رفتند. هانی در زندان بود. دست هایش را از پشت بسته بودند که برای کشتن آوردند. هانی هنگام آمدن، هواداران خود از قبیله مذحج را به یاری می طلبید، ولی کسی او را یاری نکرد.

با قدرت، دست خود را کشید و از بند، بیرون آورد و در پی سلاح و ابزاری می گشت که به دست گرفته و بر آنان حمله کند، که ماموران دوباره گرفتند و دستانش را محکم از عقب بستند و با دو ضربت، سر این انسان والا و حامی بزرگ مسلم را از بدن، جدا کردند. هانی، در زیر ضربات جلاد می گفت: «بازگشت به سوی خداست. خدایا مرا به سوی رحمت و رضوان خویش ببر!»

آن فرومایگان، بدن هانی را هم به طنابی بستند و در کوچه ها و گذرها بر خاک کشیدند. خبر این بی حرمتی به مذحجیان رسید. اسب سوارانشان حمله کردند و پس از درگیری با نیروهای ابن زیاد بدن هانی و مسلم را گرفتند و غسل دادند و بر آنها نماز خواندند و دفن کردند، در حالی که جسد مسلم، بی سر بود.

آن روز، تنی چند از سرداران اسلام هم دستگیر شده و به شهادت رسیدند و اجساد مطهرشان در کنار آن دو قهرمان رشید به خاک سپرده شد و در روز نهم ذیحجه، کربلای کوچکی در کوفه بر پا شد و یادشان به جاودانگی پیوست.

سخنان امام حسین(ع) پس از شهادت آن بزرگان، نشانه موقعیت والا و وظیفه شناسی و عمل به تعهد و رسالت از سوی مسلم بود. درباره مسلم، فرمود: خدا مسلم را رحمت کند که او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تکلیفش را ادا نمود و آنچه که به دوش ماست مانده است.

امام، آن گاه خبر شهادت مسلم را به زنان کاروان خویش هم داد و دختر کوچک مسلم بن عقیل را طلبید و دست محبت بر سرش کشید. دختر متوجه شهادت پدر شد. امام فرمود: من به جای پدرت... دختر گریست، زنان گریستند. امام هم اشک در چشمانش حلقه زد. پس از شهادت اینان وقتی بعضی از رهگذران که از اوضاع کوفه به امام گزارش می دادند و از آن حضرت می خواستند که برگردد و به کوفه نرود، امام جواب می داد: «بعد از آنان در زندگی خیری نیست.» و به همه می فهماند که تصمیم به رفتن دارد.

کاش می شد بنویسم که گرفتار شدم
مثل خورشید گرفتار شب تار شدم

گرد این شهرم و بر پیر زنی مدیونم
این هم از غربت من بود که ناچار شدم

من نمی خواستم علت دلوایسی
معجز زینب کبری شوم انگار شدم

من بدهکاری خود را به همه پس دادم
به تو اندازه یک شهر بدهکار شدم

من در این خانه تو در خانه خولی ، تازه
با تو همسایه دیوار به دیوار شدم

کاش می شد بنویسم کفنی برداری

